

عرفان از دیدگاه مولانا و امام خمینی (ره)

نسیم شاهد*

هرچه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل باشم از آن
گرچه تغیر زبان روشن‌گر است لیک عشق بی‌زبان روشن‌تر است

از آن‌چه مسلم است حضرت امام خمینی^(ره) نیاز به معرفی ندارند. چون چهره ایشان معروف‌ترین شخصیت جهانی در آخرین سال‌های هزاره دوم میلادی بود. پس به معرفی مختصر ایشان بسنده می‌شود. حضرت امام بزرگ‌ترین شخصیت انقلاب اسلامی، امام امت مسلمانان همه جهان بود؛ و بی‌شک تاریخ چهره‌ای به‌درخشندگی او نخواهد دید. تفکرات عمیق حضرت امام خمینی^(ره) از شناخت حق تعالی و رهبری ایشان، برمبنای اندیشه‌های والا، که در نوشته‌ها و اشعار ایشان پدیدار است از ریشه‌های بسیار قوی عرفانی سرچشمه می‌گیرد. ایشان همه چیز را از خدا می‌داند و رابطه او با پروردگارش معنای صحیح عبد با معبود است.

پژوهش در بعد تفکر عرفانی امام خمینی^(ره) می‌تواند راهگشا و راه‌ای برای آزاداندیشان و آزاد مردانی باشد که به دنبال رهایی از مادیت و رسیدن به معنویت خالص می‌باشند.

گرچه در ظاهر عرفان به معنی علم است، ولی در تحریر و تقریر مطلب، معنی واقعی عرفان از علم خدا گرفته شده است، یعنی عرفان به معنی شناختن حق تعالی، آگاهی به خداوند متعال و راه معرفت است. عرفان مکتبی فکری است که در این مکتب شخص عارف به حقیقت می‌رسد و به سوی کمال راه می‌پوید؛ و حق تعالی

* دکترای زبان فارسی از جامعه ملّیه اسلامیّه، دهلی‌نو.

را در نزد خود حاضر می‌بیند؛ و برای شناسایی قدرت او پیوسته کنکاش می‌کند و در جلوه خداوند متعال آنقدر مست و از خود بی‌خود می‌شود؛ که در هر چیزی قدرت خداوند، و تجلی حق تعالی، را به آسانی مشاهده می‌کند به این وجه نام دیگر عرفان، عشق حقیقی است.

تصوّف بخشی از عرفان است که طبق نظریه بسیاری از دانشمندان عرفان اسلامی در اوایل قرن اوّل هجری در بین مسلمانان ظاهر شد و در طول تاریخ تفکر عرفانی توسط عارفان بزرگ گسترش یافت. پیروان این طریقه خدا را اصل عالم وجود می‌دانند که تنها هستی واقعی است و در همه موجودات تجلی می‌کند و هر عارفی می‌خواهد به مقام او پی ببرد و ذات او را بشناسد. اگر عارف از غبار ناپاکی‌ها و شهوات نفسانی پاک گردد؛ به خدا می‌رسد. بنابراین یکی از دانش‌هایی که در دامن اسلام رشد و تکامل پیدا کرد؛ علم عرفان است. عرفان برخلاف اندیشه برخی از متصوّفه که سماع، وجد، ریاضت‌های سخت بدنی و در نتیجه کرامات را اساس عرفان می‌دانند. یک اصل معنوی و طهارت و تزکیه روح و نفس از طریق شریعت برای رسیدن به حقیقت وجودی عالم و تنها در عشق حقیقی به الله است. به خاطر این اصل عرفان، عشقی حقیقی است به قول امام خمینی (ره):

ای دوست به عشق تو دچاریم همه در یاد رخ تو داغداریم همه
مولانا روم در این باره می‌گوید:
مرا حق از می عشق آفریده است همان عشقم اگر مرگم بساید
منم مستی و اصل من می عشق بگو، از می به جز مستی چه آید؟

عرفا راز آفرینش و سرّ وجود را در کلمه عشق خلاصه می‌کنند و عشق را مبنای آفرینش و وجود می‌دانند باید دانست که عشق ادراک، معرفت و حاصل علم است و از تعلق علم و ادراک و معرفت و احاطه آن به حسن و جمال، عشق پیدا آید، پس هرچه حسن بیشتر، عشق هم بیشتر و هرچه ادراک و معرفت و علم قوی‌تر، عشق نیرومندتر و شدیدتر و عشق همواره متوجه کمال و جمال است و چون ذات پاک خداوندی جمالش در حدّ کمال و عملش در حدّ تمام است. عشقش به جمال خویش در حدّ اعلا خواهد بود. زادگاه عشق این‌جاست و این عشق است که جامع عاشق و معشوق

می‌باشد، یعنی خداوند عاشق است به اعتبار علم ازلی و معشوق است به اعتبار حسن ازلی و در نتیجه چون حقیقت ذات ازلی جز وحدت هیچ اصلی را بر نمی‌تابد عشق نیز که حاصل این عاشقی و معشوقی است خارج از وجود ازلی نخواهد بود. صوفیان جمال و جمال‌پرستی ذات ازلی را چنین توجیه می‌کنند:

ان الله جمیل و یحب الجمال ان الله جمیل و یحب ان یتجمل له

عشق دوجانبه است. عاشق، عاشق جمال معشوق است و معشوق، عاشق عاشق عاشق، عاشق نیاز به‌ناز معشوق دارد و معشوق نیاز به‌عشق عاشق. حضرت امام خمینی^(ه) در این خصوص چنین می‌فرماید:

همه جا منزل عشق است که یارم همه جا است

کور دل آن‌که نیابد به‌جهان جای تو را

یا:

چون به‌عشق آدمم و حوزه عرفان دیدم آن‌چه خواندیم و شنیدیم همه باطل بود
در تفسیر شعر امام می‌توان نوشت:

دوستی خدای، هر گاه تایید بر دل مؤمن، خالی می‌کند دوستی حضرت او
دل مؤمن را از جمیع شغل‌ها و از جمیع ذکرها غیر ذکر الهی؛ یعنی نشانه
محبت الهی آن است که نباشد در دل او غیر محبت الهی و یاد الهی؛ چرا که
ذکر غیر خدای تعالی موجب ظلمت و تیرگی دل است و با محبت الهی
جمع نمی‌شود.

دوست خدا خالص‌ترین مردمان است به‌خدا از روی سر؛ یعنی هر چه در دل او
خطور کند باید از برای خدا باشد و نه اغراض دیگر خواه مباح و خواه غیر مباح،
مشوب و مخلوط نباشد؛ و راستگو از دیگران باشد و در ذکر الهی صافی و خالص‌تر از
دیگران باشد، و عبادت و زحمت و ریاضت نفس او نیز بیشتر از دیگران باشد.
چنان‌که پیغمبر اسلام ﷺ فرموده است که:

هر گاه دوست داشته باشد پروردگار عالم بنده‌ای از بندگان خود را از امت
من، می‌اندازد در دل‌های برگزیدگان خود از اولیا اصفیا و در ارواح ملائکه خود و
ساکنان عرش خود، محبت آن بنده را تا ایشان او را دوست داشته باشند و نیز از

برای دوستان خدا در روز قیامت، رخصت شفاعت است که هر که را خواهند شفاعت کنند و شفاعت ایشان مستجاب است.

جز عشق تو هیچ نیست اندر دل ما عشق تو سرشته گشته اندر گل ما
کس نیست که عشق تو ندارد در دل باشد که به فریادِ دل ما برسی

مولانا روم، آن چنان در عشق به کمال رسید؛ که در کوره عشق نه تنها گداخته بلکه آن گونه که خود فرماید در مجمر آن سوخته شد و شمس عشق را در درون جان خود یافت او خود شمس و شمس خود او شد. شمس در نظر مولانا مظهر کمال و جلوه گاه حقیقت و آینه معشوق نما بود و نور مطلق و فخر اولیا بدین معنی که شخص تا عاشق نشده باشد؛ بسیار خود خواه است و مال اندوز و چون پرتو عشق و عرفان بر دل آدمی تابیدن گرفت نور معرفت از روزنه جان او سرزند آن چنان نسبت به معشوق و محبوب مهربان می شود که زر و سیم را پیش او ارج و بهایی نیست. اما از خود گذشتگی و ایثار در عشق به حقیقت و شخصیت های معنوی بسیار حیرت انگیزتر است. زیرا نیروی ایمان چنان سراسر وجود آدمی را فرا می گیرد که باید گفت ایمان استوار عین عشق است.

آتشی از عشق در دل برفروز سر به سر فکر و عبادت را بسوز

*

عشق آن شعله است که چون برفروخت آن چه جز معشوق باقی جمله سوخت
از آن روی که عشق چون در خانه دل آدمی فرود آید علاقه انسان را به دنیا و کشش های آن قطع می کند، آن چنان که عاشق هر صفت کمالی را در جاذبه عشق می بیند. نظیر این گونه عشق ها را در از خود گذشتگی مسرور پرهیزگاران علی (ع) در راه اسلام بدین گونه توجیه توان کرد که اگر عشق محمدی ﷺ نبود چه چیزی می توانست حضرت علی (ع) را بلا گردان جان پیامبر اکرم ﷺ سازد تا آن گونه که جان خود را در خوابگاه رسول ﷺ در چنگال خطر اندازد؟ به طور کلی هر چه هست سیر است و سلوک با یاد دلدار و ایثار و خدمت به شوق دیدار. در مکتب عرفان مولوی همین عشق است. مولانا عشق معشوق ازلی را در صفای باطن شمس الدین تبریزی می بیند و خریدار آن می شود از بیگانه یک سره پیوند می گلسلد:

عشق جز دولت و عنایت نیست جز گشاد دل و هدایت نیست

عشق را بوخنیفه درس نکرد
 شافعی را در او روایت نیست
 هر کرا پرغم و ترش دیدی
 نیست عاشق و زان ولایت نیست
 جای دیگر فرمودند:

عمر که بی عشق رفت هیچ حسابش مگیر
 آب حیاتست عشق، در دل و جانش پذیر
 عشق جانست، عشق تو جان تر
 لطف درمان و از تو درمان تر

*

بیا کز عشق تو دیوانه گشتم
 و گر شهری بدم ویرانه گشتم
 ز عشق تو ز خان و مان بُریدم
 به درد عشق تو همخانه گشتم

و نیز:

منم آن عاشق عشقت که جز این کار ندارم
 که بر آنکس که نه عاشق بجز انکار ندارم
 دل غیر تو نجویم سوی غیر تو نپویم
 گل هر باغ نبویم سر هر خار ندارم

مولانا روم می فرمایند:

”گرمی و حرارت عشق که از کانون نور توفیق و عنایت الهی به شخص طالب
 کمال و اهل سیر و سلوک روحانی رسیده باشد زودتر و بی خطرتر از ریاضت‌ها
 و عبادت‌های معمولی او را به سر منزل مقصود می‌رساند، و بدین سبب عارفان
 برگزیده و اصلان راه حق گفته‌اند که یک ساعت گرمی عشق و خلوص ضمیر
 از صد سال عبادت خشک سرد برتر و بالاتر است.“

دژه‌ای سایه عنایت برتر است از هزاران کوشش طاعت پرست

عارفان عشق را صفت حق تعالی و لطیفه عالی و روحانی انسانیت می‌دانند و سلامت
 عقل و حس را بدان می‌سنجند و نیز عشق را وسیله تهذیب اخلاق و تصفیه باطن می‌شمرند.
 عشق روح را لطیف و قلب را صاف و آماده کشف و حصول معرفت می‌سازد. آدمی را
 به سوی کمال می‌کشاند. زیرا خاصیت عشق آن است؛ که جمیع آرزوها و آمال آدمی را به یک
 آرزو و منظور تبدیل می‌کند و یک چیز با یک شخص را قبله دل می‌سازد. و این خود نوعی
 از توحید و یکتاپرستی است. مولانا رومی همه چیز را در عشق می‌بیند و عشق همه چیز

اوست. عشق او را شاد می‌کند، غم به دلش می‌ریزد، به او لطف می‌کند، رنجش می‌دهد؛ عالم او عالم عشق است. عشق، در بارگه او ساقی می‌شود و برایش پیمانه می‌آورد که سرشار از رنج و بلائی دل است. همه کمال‌ها و زیبایی‌ها از نیروی عشق سرچشمه می‌گیرد. منظور مولوی از عشق، عشق الهی است، عشق حقیقی است نه عشق مجازی مقصود او جمال‌پرستی و مستی از باده صورت نیست، او دنبال حقیقت و جان معنی است یعنی مولانا روم جلوه جمال الهی را در مظاهر صورت‌های جمیل می‌بیند. امام خمینی^(ره) در شعر می‌فرماید:

”عشق در همه جا ساری و جاری است هرکه را دوست داری او را دوست داشته باشی و به هرکه روی آوری، روی بدو آورده باشی، که راه عشق بی‌انتهاست و عشق اختیار را می‌سوزاند و اراده را سلب می‌کند.“
دل که آشفته روی تو نباشد دل نیست

آن که دیوانه‌خال تو نشد عاقل نیست
عشق روی تو در این بادیه افکند مرا
چه توان کرد که این بادیه را ساحل نیست

و نیز:

عشق اگر بال گشاید به جهان حاکم اوست
گر کند جلوه در این کون و مکان حاکم اوست
ذره‌ای نیست به عالم که در آن عشقی نیست
بارک الله که کران تا به کران حاکم اوست
من چه گویم که جهان نیست بجز پرتو عشق
ذوالجلالی است که بر دهر و زمان حاکم اوست
عشق نتیجه محبت حق است و محبت صفت حق است عافیت حقیقی و سلامت باطنی، همه در عشق است عاشق از مرگ نمی‌هراسد و آن را استقبال می‌کند حضرت امام^(ره) می‌فرماید:

”عبادات صوری، زهد ریایی و مسند رسمی را در عشق راه نیست:

رهرو عشقی اگر، خرقه و سجاده فکن

که بجز عشق، تو را رهرو این منزل نیست“

راه وصول به حقیقت، تنها عبادت نیست، بلکه کار به عنایت است و موهبت حق؛ وقتی عاشق، چون به مراتبی از اتصال رسد، جز معشوق، از همه کس و همه چیز بی خبر بماند.

به قول مولانا روم:

”کاینات عالم از کلّ و جزو و بسیط و مرکب هرچه هست مسخر عشق است و آنچه محدود می‌کند حکمت بالغه و عنایت کامله حق است. تمام اجزای عالم پوپه و کشتی هست که عشق نام دارد. چون که عشق معشوق با بی‌نیازی همراه است و عشق عاشق همراه است با نیاز.“

جای دیگر مولانا می‌فرماید:

”حکمت الهی ما را عاشق و معشوق می‌کند و تمام اجزای عالم را از حکم پیشین، جوینان و طلب‌کار جفت خویش می‌دارد.“

در حقیقت آنچه گوش عارف را می‌کشد و به شوق و طلب وامی‌دارد محبت الهی است، چون وی در عشق حق غرق می‌شود هرگونه عشق را در عشق خود غرق می‌یابد و درباره خود به تجربه درک می‌کند که آن‌که غرق حق است:

عاشقانی که با خبر می‌رند	پیش معشوق چون شکر می‌رند
عاشقانی که جان یکدگرند	همه در عشق همدگر می‌رند

*

غرق عشقی‌ام که غرق است اندرین عشق‌های اولین و آخرین

*

زر ز روی قلب در کان می‌رود	سوی آن کان رو تو هم کان می‌رود
نور از دیوار تا خور می‌رود	تو بدان خور رو که درخور می‌رود
زین سپس بستان تو آب از آسمان	چون ندیدی تو وفا در ناودان

در مقایسه بین افکار و اندیشه‌های عرفانی امام خمینی^(ره) و مولانا بدین نتیجه می‌رسیم که هر چند هر دو عارف و عالم بزرگ راهرو یک مکتب می‌باشند، اما امتیاز خاصی در مقایسه اشعار امام با اشعار دیگر عرفا وجود دارد. بدین گونه که هر شخص

اشعار امام را می‌خواند روحی در آن می‌یابد که شریعت و طریقت و حقیقت منبع و اساس در عرفان اسلامی است و بدون هر یک سالک را به مقصد نمی‌برد. لذا ابیات ساده و اعجازانگیز و دلنشین امام چهره جدیدی را از عرفان اسلامی درپیش روی ما قرار می‌دهد و عرفان را به صحنه اجتماع می‌کشاند و از عارف و صوفی که در کنج خانقاه نشسته و درهای جامعه را به روی خود بسته به سختی انتقاد می‌کند به نظر امام عارف حقیقی کسی است که خود را شریک درد جامعه خود بداند و در مصایب و گرفتاری‌ها یار و مددگار هم‌نوعان خود باشد لذا در زندگی امام می‌بینیم که قلب وی برای امت می‌تپد، قلب ملت‌ها و انسان‌های آزاده در جهان نیز جایگاه عشق و علاقه به امام است.

حضرت پررحمت است و پُرکرم عاشق او هم وجود و هم عدم

منابع

۱. باده عشق، حضرت امام خمینی^(ره)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^(ره)، تهران، ۱۳۶۸ ه.ش.
۲. دیوان امام خمینی^(ره)، حضرت امام خمینی^(ره)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^(ره)، تهران، ۱۳۷۴ ه.ش.
۳. ره عشق، حضرت امام خمینی^(ره)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^(ره)، تهران، ۱۳۶۹ ه.ش.
۴. زندگینامه سیاسی امام خمینی^(ره) از آغاز تا تبعید، محمد حسن رجبی، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران، ۱۳۷۰ ه.ش، ج ۱.
۵. فرهنگ دیوان امام خمینی^(ره)، حضرت امام خمینی^(ره)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^(ره)، تهران، ۱۳۷۲ ه.ش.
۶. مثنوی معنوی، مولوی جلال‌الدین محمد، به کوشش دکتر توفیق ه سبحانی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران، تهران، ۱۳۷۳ ه.ش.